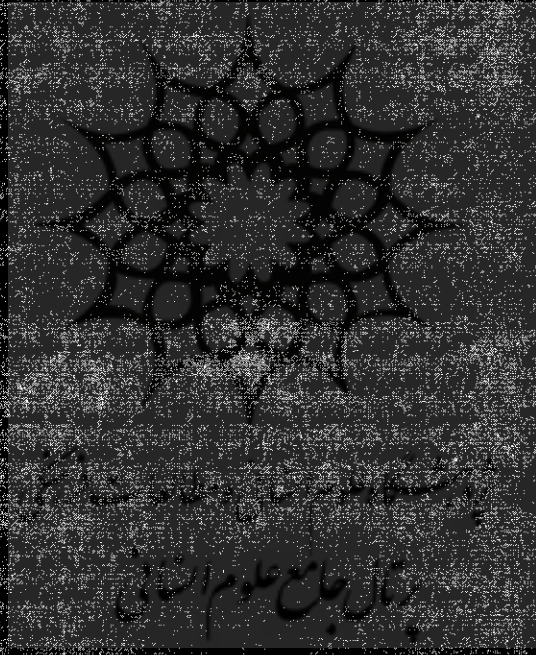




میرزا علی
باغچه‌بان



براساس چنین تحلیلی انتخابات کاملاً آزاد دور دوم شوراها، در زمستان سال ۸۱، نه تنها با استقبال این عده رو برو نشده بلکه عملاً آزادترین انتخابات ایران از سوی آن‌ها تحریم شد؛ همان انتخاباتی که در آن بیش از دویست هزار داوطلبه حتی یک نفر به دلیل عقیده و سلیقه سیاسی متفاوت با حکومت یا ارکانش رد صلاحیت نشد. این گروه از دانشجویان به این مسأله که دولت اصلاحات در جهت تحقق وعده‌های خود و آرمان مردم یک گام به پیش برداشته است و چهار سال پس از برگزاری اولین دور انتخابات شوراها در سال ۱۳۷۸ و تأسیس حدود سی و سه هزار شورای شهر و روستا در سراسر کشور، تصمیم گرفته است آزادترین انتخابات کشور را برگزار و دایره مدیریت کشور را کاملاً باز کند، توجهی نکردند. آنان بر پایه این گزاره که با وجود نهادهای انتصابی و غیرپاسخگو، شوراها کارهای نیستند و مشکلات کشور همچنان حل نشده باقی خواهد ماند، این فرصت استثنایی، یعنی برگزاری انتخابات صدمدرصد آزاد را از دست دادند و حتی به نارضایتی کانون قدرت از برگزاری انتخابات کاملاً آزاد و تلاش برای برهم زدن انتخابات در صورت دلخواه نبودن نتیجه آن، توجه نکردند. در نتیجه خود داوطلب نشدند و به نامزدهای خارج از حکومت که برای نخستین بار صلاحیت‌شان تأیید شده بود، رأی ندادند. عدم شرکت ۸۹ درصد مردم تهران در انتخابات و رأی ندادن نزدیک به ۸۵ درصد هم‌وطنان در شهرهای بزرگ دیگر مانند تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز و ... پیروزی نامزدهای اقتدارگرا را در شهرهای مذکور با آرای کمتر از ۵ درصد واجدان شرایط ممکن کرد. در فاصله انتخابات شوراهای دوم و مجلس هفتم، همین عده، با طرح شعار "اصلاحات از بیرون" و ترویج ایده شکست اصلاحات از درون، بر طبل ناممکن بودن هرگونه اصلاح و تغییر مثبت کوبیدند تا اصلاح طلبان از حکومت حذف شوند و قدرت به طور کامل در اختیار اقتدارگرایان قرار گیرد. آنان امیدوار بودند جمهوری اسلامی به این ترتیب با بن‌بست مواجه شود و به قول خودشان با یکدست شدن حکومت، تکلیف آن یکسره گردد، به همین دلیل بر تبلیغات خود درباره ناکارآمدی خاتمی و اصلاح طلبان افزودند تا تعداد بیشتری از مردم از هرگونه اصلاحی از طریق انتخابات و صندوق‌های رأی ناامید شوند و در انتخابات شرکت نکنند. با همین منطق، انتخابات ریاست جمهوری نهم را نیز بدون هیچ قید و شرطی تحریم کردند تا حاکمیت اقتدارگرایان یکدست شود.

به باور این گروه، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نهم با مشارکت ۳۰ و حداکثر ۴۰ درصد مردم و پیروزی چهره‌ای اقتدارگرا یا حداکثر ۱۰ میلیون رأی، خانه‌نشین شدن بسیاری از نخبگان سیاسی و اجتماعی، ضعف اقتدارگرایان در حل مشکلات جامعه و افزایش نارضایتی شهروندان از اوضاع، بیشتر شدن فشارهای خارجی،

تنگ شدن عرصه فرهنگ و هنر برای اصحاب اندیشه، قلم و هنر، سطح بالای آگاهی‌های عمومی و نیز مطالبات و انتظارات قشرها و جنبش‌های اجتماعی (دانشجویان، زنان، اقوام، حقوق بشر، کارگران و ...)، بستر مناسبی را برای شکست نهایی اقتدارگرایان و تغییر جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی در ایران فراهم می‌کرد. به عقیده آنان با خروج تنها چهره دارای پایگاه وسیع ملی و بین‌المللی از حاکمیت، نظام سیاسی در آسیب‌پذیرترین موقعیت خود قرار می‌گرفت و تغییر آن با کمترین هزینه و در کوتاه‌ترین زمان عملی می‌شد. روشن است که نتیجه منطقی شعار "هر نامزدی برنده شود، در اوضاع هیچ تغییری ایجاد نخواهد شد، پس رأی دادن فقط به سود جمهوری اسلامی است نه به نفع مردم"، کاهش آرای نامزدهای اصلاح طلب و نتیجه آن، حداقل در کوتاه مدت به سود ستاد ضد اصلاحات بود. اما از آن جا که گروه مذکور تنها راه اصلاح واقعی را ناامید شدن مردم از جمهوری اسلامی - در نتیجه یکدست شدن حاکمیت اقتدارگرا - می‌دانستند، به تبلیغ شمار فوق پرداختند و به این موضوع توجه نکردند که در خوشبینانه‌ترین حالت، حتی اگر دولت آمریکا بتواند رفراندم را به جمهوری اسلامی تحمیل کند و به فرض اکثریت مردم هم رأی به تغییر نظام دهنده تضمینی در کار نیست که وضعیتی همچون عراق و افغانستان و حتی شاید بدتر، کشور و ملت ایران را تهدید نکند. به عبارت دیگر، به تصور آنان تحریم انتخابات از دور دوم شوراها به بعد، جمهوری اسلامی را با بحران مشروعیت سیاسی مواجه می‌کرد و با حذف اصلاح طلبان از ارکان حکومت و غلبه مدیریت نظامی - امنیتی بر کشور، نارضایتی مردم روز به روز افزایش می‌یافت. بر این پایه، آنان می‌توانستند با بسیج افکار عمومی در داخل و جلب حمایت بین‌المللی، جمهوری اسلامی را به برگزاری رفراندم تغییر نظام مجبور کنند؛ رفراندومی که آن را قبل از انتخابات ریاست جمهوری نهم پیشنهاد کردند تا با ارائه آلت‌ناتوب، تعداد کمتری از شهروندان در انتخابات شرکت کنند و احتمال شکست نامزدهای اصلاح طلب افزایش یابد. آیا این تحلیل منطبق بر واقعیات جاری و بین‌المللی هست؟ آیا نگرش فوق شبیه قرائت بنیادگرا از دیدگاه‌های آخرالزمانی نیست که تا زمین از فساد پر نشود، منجی ظهور نخواهد کرد، پس نباید از گسترش فساد نگران شد؛ برعکس، همه‌گیر شدن فساد می‌تواند راهی نهایی را تسریع و حکومت عدل را زودتر مستقر کند.

۲. یک‌سال و نیم پس از یکدست شدن حکومت، بهتر می‌توان موقعیت یا شکست راهبردهای مذکور را ارزیابی و نتیجه منطقی تر "عبور از خاتمی" را مشاهده کرد. البته انتظار می‌رفت پس از آن که خطا بودن تعدادی از پیش فرض‌های سابق‌الذکر معلوم شود، بویژه با بروز مخاطرات و علائم تهدیدآمیز حاکمیت یکدست برای استقلال و یکپارچگی کشور و امنیت ملی و

عمومی و نیز با توجه به اوضاع بحرانی عراق و افغانستان و شکست راهبرد ایالات متحده در آن دو کشور، طراحان راهبردهای سابق‌الذکر، خود دیدگاه‌هایشان را نقد و ارزیابی کنند. بسیاری چنین کردند و به مسیر اصلاحات و صندوق‌های رأی، با قرائت خود، بازگشتند اما با کمال تأسف تعدادی، به جای تصحیح مشی خود و فعال شدن در نهادهای مدنی و استفاده از فرصت‌های موجود، در کنگره آمریکا حاضر شدند تا "حمایت عملی و معنوی" نومحافظه‌کاران ایالات متحده را برای تحمیل رفراندم تغییر نظام جلب کنند.

بدون آن که در پی انگیزه‌خوانی طراحان استراتژی "عبور از خاتمی" باشیم، باید بگوییم حتی اگر راهبرد مذکور به منظور برطرف کردن ضعف‌ها و خطاهای دولت اصلاحات، پیشرفت کشور، پاسخگو کردن قدرت و تضعیف اقتدارگرایان پیشنهاد شده باشد، نتیجه آن به سود انحصارطلبان و تنگ‌نظران و از دست رفتن فرصت‌ها بوده است، چرا که هر استراتژی‌ای، مستقل از نیت پیشنهاد دهندگان تبعی گریز ناپذیر دارد. هر چند در این مورد خاص شاید بتوان علت ارائه راهبرد فوق را فراتر از ضعف‌های اصلاح طلبان در قوای مجریه و مقننه و عدم پاسخگویی آن‌ها به همه مطالبات و نیازهای فردی و عمومی ایرانیان ارزیابی کرد، بویژه آن که وجود نقاط ضعف اصلاح طلبان هم برای خود آنان و هم برای بسیاری از رأی‌دهندگان به خاتمی، کم و بیش روشن بوده است و البته تا حدود قابل توجهی با عنایت به بحران آفرینی‌های هر ۹ روز یکبار اقتدارگرایان در کند کردن حرکت اصلاحی معنا می‌شود. از سوی دیگر، از آن جا که راهبرد عبور از خاتمی، بر این اساس پیشنهاد شده بود که در چارچوب جمهوری اسلامی، قدرت پاسخگو و دموکراسی مستقر نخواهد شد، اندکی بعد از راهبرد "دوری از قدرت" حمایت کردند. ظاهراً منظور آن بود که تشکل‌های دانشجویی در انتخابات نامزد معرفی نکنند و به حمایت از نامزد خاصی نپردازند، ولی نتیجه مشی مذکور، منفعل شدن بسیاری از دانشجویان نه فقط در "انتخابات" بلکه با کمال تأسف در میدان "سیاست" بود، به گونه‌ای که نه فقط هر انتخاباتی را اعم از آزاد مانند انتخابات شوراهای دوم، و غیر آزاد مانند انتخابات مجلس هفتم تحریم کردند بلکه عملاً از عرصه سیاست دور شدند. به این ترتیب دانشگاه، منفعل و پذیرای هر اقدام غیرقانونی‌ای شد بدون آن که بتواند عکس‌العملی در خور نشان دهد. به بیان روشن عملکرد بعضی پیشنهاد دهندگان، بویژه پس از یکدست شدن حکومت، بیانگر آن است که دست کم این عده ایده "عبور از خاتمی"، "شکست اصلاحات از درون" و تمسک به راهبرد "اصلاح از بیرون" را با این قصد ترویج نمی‌کردند که فعالان دانشجویی و سیاسی با ناامیدی از عرصه حکومت، به تلاش خود در جامعه مدنی و تقویت نهادهای مدنی، از جمله در زمینه تأسیس احزاب جدید و مستقل، یا

تشکیل پارلمان برای دانشجویان و فعالان و
سازمانهای کارگری و دانشجویی و غیره
با چنین رویکردی در ایران، دولت و
با اقتدار گزین مناسب خواهد بود. حکومت
مردم در نهایت کاملاً بر عکس، مردم در
دوره و انقلاب، نخست اصلاحات را در
در ایجاد سنتی بودن اصلاحات در درون
گروه ماکر و مومنا دانست.
الزام اصلاح امور کشور و مردم با وجود نظام سیاسی
کلیت ناممکن و شرط لازم برای اصلاح و
فهمی اسلامی است.
بنا ملت ایران به نهایی حتی با نظریه علمی
فکر به استقرار رژیم سیاسی مطلوب خود ایستاد
به همین دلیل برای توجیه دیدگاه خود است پس از
مشور در کنگره آمریکا، این تحلیل را مطرح کردند
که نهضت مطلوبه و انقلاب اسلامی در ایران
موانع شکنجه و ابر باقی گذاشته بهر چه
ناتوان در خواست از دولت آمریکا برای حمایت
مردمی و علمی از مطالبات ملت ایران در مجلس
آن کشور کاملاً مشروع است. به آن مرتبه علمی
دقیق عبور از عین روشن شد اعتبار فکری
در ایران با حمایت های مطوری و علمی در
استقرار در کاخ سفید. این عرصه از
عزیز و نامتعارف چون بود که امید به
از بیرون جای تلاش برای پیشرفت
را گرفت و به همین دلیل حتی نظریه
مستور کار مبتدیان به این علمی
تشکل های دانشجویی قرار نگرفت که
دانشجویی و اجتماعی در ایران
بود. با وجود همه شد در عین
ایستاد سنتی درون از امکانات
مابین شورویان (در واقعیت
و کلیت مردم به نظر از دست
و به همین علمی (در واقعیت
مفهوم آن NGO ها و یا
برگرفته و گاهی تنها در
و به همین علمی (در واقعیت
دیگری نمی تواند جایگزین آن
می توان گفت عدم ایستادگی
و گاهی به همین علمی (در واقعیت
فکر و نهضت

باید و مسیر برای پیروزی
دولت و حکومت
در ایران، دولت و
با اقتدار گزین مناسب خواهد بود. حکومت
مردم در نهایت کاملاً بر عکس، مردم در
دوره و انقلاب، نخست اصلاحات را در
در ایجاد سنتی بودن اصلاحات در درون
گروه ماکر و مومنا دانست.
الزام اصلاح امور کشور و مردم با وجود نظام سیاسی
کلیت ناممکن و شرط لازم برای اصلاح و
فهمی اسلامی است.
بنا ملت ایران به نهایی حتی با نظریه علمی
فکر به استقرار رژیم سیاسی مطلوب خود ایستاد
به همین دلیل برای توجیه دیدگاه خود است پس از
مشور در کنگره آمریکا، این تحلیل را مطرح کردند
که نهضت مطلوبه و انقلاب اسلامی در ایران
موانع شکنجه و ابر باقی گذاشته بهر چه
ناتوان در خواست از دولت آمریکا برای حمایت
مردمی و علمی از مطالبات ملت ایران در مجلس
آن کشور کاملاً مشروع است. به آن مرتبه علمی
دقیق عبور از عین روشن شد اعتبار فکری
در ایران با حمایت های مطوری و علمی در
استقرار در کاخ سفید. این عرصه از
عزیز و نامتعارف چون بود که امید به
از بیرون جای تلاش برای پیشرفت
را گرفت و به همین دلیل حتی نظریه
مستور کار مبتدیان به این علمی
تشکل های دانشجویی قرار نگرفت که
دانشجویی و اجتماعی در ایران
بود. با وجود همه شد در عین
ایستاد سنتی درون از امکانات
مابین شورویان (در واقعیت
و کلیت مردم به نظر از دست
و به همین علمی (در واقعیت
مفهوم آن NGO ها و یا
برگرفته و گاهی تنها در
و به همین علمی (در واقعیت
دیگری نمی تواند جایگزین آن
می توان گفت عدم ایستادگی
و گاهی به همین علمی (در واقعیت
فکر و نهضت

بود از:

۱. فرض کنیم ساخت حقوقی و حقیقی قدرت در ایران
پاسخگوی دموکراتیک شدن کامل جامعه نباشد، با
وجود این، آیا تقویت مؤلفه های دموکراسی و حقوق
بشر و صلح- حتی به یک معنا توسعه سیاسی،
اقتصادی، علمی و فنی- در عصر اصلاحات و توزیع
قدرت به مراتب بیشتر از زمان یکدست شدن حکومت
ممکن نیست؟ آن هم در جامعه ای که نهادهای مدنی
در آن ضعیف هستند و قدرت در همه زمینه ها
مسئولیت دارد و از امکانات مالی گسترده برخوردار
است. چنانچه نتوانیم با مناسبات و واقعیات موجود،
دموکراسی کامل را در ایران محقق کنیم، آیا عاقلانه
آن است که در پی براندازی و آغاز کردن راه از نقطه
صفر باشیم یا بهتر آن است که با تثبیت پیروزی ها
و دستاوردها، از فضا استفاده کنیم و برای گسترش
و عمق بخشیدن به مؤلفه های مردم سالاری، پیشرفت
علمی، فنی و اقتصادی بکوشیم و به تقویت نهادها
بپردازیم؟ آیا از نظر آنان، انفعال و بی عملی شهروندان
به امید بروز انقلاب اجتماعی کلاسیک یا مخملی و
یا دخالت خارجی راه نجات و استقرار دموکراسی است؟
به سخن روشن آیا با وجود اصلاح طلبان در حکومت
و توزیع شدن قدرت، حرکت به سمت دموکراسی،
تأمین حقوق بشر، استقرار صلح و پیشرفت اقتصادی
و علمی و فنی کشور محتمل تر است یا با یکدست شدن
حاکمیت اقتدارگرا و بسته شدن فضا در درون و
ماجرایویی یا تسلیم و وانادگی در بیرون؟ آیا در عصر
اصلاحات شاهد ارتقای ضریب امنیت ملی، افزایش
اعتبار جهانی و نیز مطبوعات، احزاب و انتخابات نسبتاً
آزاد نبودیم؟ نهادهای مدنی تقویت نشدند، حرمت و
حریم خصوصی شهروندان از امنیت بیشتری برخوردار
نگردید و امکان بهره برداری از حقوق مدنی و سیاسی
آنان افزایش نیافت؟ همچنین آیا جز این است که با
توزیع قدرت و وجود مطبوعات و احزاب و انتخابات
آزاد، مافیای قدرت و ثروت محدودتر و ارکان حکومت
تا حدودی پاسخگو شدند، ردایل اخلاقی کاهش یافت،
از ماجراجویی در عرصه بین المللی کاسته شد و تحجر
و خرافات در موضع انفعال قرار گرفت؟ آیا همه این
موارد در جهت استقرار دموکراسی و حقوق بشر در
ایران، با وجود موارد فراوان نقض حقوق شهروندان،
نبود؟ مگر معیارهای یک نظام دموکراتیک آن نیست
که:
اولاً، حقوق و آزادی های مدنی، سیاسی و فرهنگی
شهروندان هر چه بیشتر تأمین شود.
ثانیاً، انتخابات آزاد و توزیع قوا، همه قوای حکومت
را محدود و پاسخگو و کارآمد کند و برابری شهروندان
و نیز نظارت همگانی را بر همه ارکان قدرت افزایش
دهد.
ثالثاً، حقوق اجتماعی یا نیازهای ضروری شهروندان
(حق اشتغال، مسکن، بهداشت، آموزش، تغذیه و

پوشاک) را تأمین کند.

آیا ورود اصلاح‌طلبان به درون حکومت به تقویت این مؤلفه‌ها کمک نکرد و خروجشان به تضعیف آن‌ها نینجامید؟

۲. در صورت تحریم انتخابات و شکست اصلاح‌طلبان و یکدست شدن حکومت، منتقدان و دگراندیشان چه اقدام یا اقدام‌هایی می‌توانند انجام دهند که با حضور اصلاح‌طلبان در حکومت انجام آن‌ها ممکن نبود؟ آیا عکس قضیه صادق نیست، یعنی با تداوم حضور اصلاح‌طلبان در قدرت، اشخاص، احزاب و قشرهای مختلف می‌توانند مطالباتی را از حکومت درخواست یا از جامعه طلب کنند که با یکدست شدن حاکمیت، مطالبه آن‌ها امکانپذیر نخواهد بود؟

۳. آیا تاریخ به ما نیاموخته است که تحقق جامعه‌ای عاری از ظلم و ستم و استثمار و استعمار ممکن نیست؟ آیا بر این اساس نباید به محدود کردن دایره ظلم و استثمار و استعمار اندیشید و دموکراسی و آزادی و عدالت و ... را به تدریج محقق کرد؟ به علاوه در شرایط کنونی هیچ نیرو و تشکیلاتی نمی‌تواند ادعا کند قادر به قانع‌سازی اکثریت جامعه و بسیج آنان برای استقرار دموکراسی تمام‌عیار و تأمین کامل حقوق بشر در ایران است و آیا می‌توان به امید تحقق جامعه‌ای اتوپیایی، فرصت‌های موجود را از دست داد؟

۴. تحریم انتخابات در شرایط کنونی به سود اقتدارگرایی بیشتر تمام می‌شود نه دموکراسی بیشتر، چرا که مشروعیت انتخابات، در صورتی که نسبتاً آزاد برگزار شود، با تحریم سلب یا مخدوش نمی‌شود. هنگامی که بیش از پنجاه درصد واجدان شرایط انتخابات شرکت می‌کنند و به نامزدهای مورد نظر خود رای می‌دهند، تحریم بی‌نتیجه است. طرح تحریم در صورتی موجه است و به نتیجه می‌رسد که رژیم سیاسی نزد شهروندان فاقد اعتبار و نامشروع شده باشد (مانند سال ۱۳۵۷) یا با وجود مشروعیت نسبی، انتخابات غیرآزاد و ناعادلانه برگزار شود. چنین انتخاباتی را باید افشا کرد، در غیر این صورت تحریم انتخابات نسبتاً آزادی که بیش از پنجاه درصد شهروندان صاحب حق رای در آن شرکت کنند نادرست است؛ ضمن آن که تحریم‌کنندگان را پس از انتخابات در موضع انفعال و اقتدارگرایان را، بویژه در کوتاه مدت، در موضع برتر قرار می‌دهد.

۵. شیوه‌های پیشنهادی منتقدان (نافرمانی مدنی، انقلاب مخملی، دخالت خارجی و ...) حتی در نقطه اوج تحقق خود حداکثر می‌تواند به سقوط جمهوری اسلامی منجر شود ولی با این روش‌ها دموکراسی در ایران مستقر نخواهد شد. به عکس، با تغییر رژیم سیاسی شرایط به احتمال قریب به یقین بدتر خواهد شد و افزون بر امنیت ملی و استقلال کشور، یکپارچگی ملی و سرزمینی نیز در مخاطره قرار خواهد گرفت. فرض کنیم با راهبردی شبیه آنچه در عراق

و افغانستان تجربه شد، بتوان جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. در آن صورت آنچه در هر دو کشور رخ داد، یعنی آسیب‌پذیر شدن روزافزون استقلال، یکپارچگی سرزمینی و امنیت عمومی شهروندان عراقی و افغانی، رشد بنیادگرایی و خشونت‌ورزی و آینده تیره در صورت تداوم حضور ارتش آمریکا یا خروج فوری از آن دو کشور، دامنگیر ایران نخواهد شد؟ "زمین دادن" و "زمان خریدن" هنگامی منطقی است که هیچ راهی برای جلوگیری از پیشرفت رقیب نباشد. مضافاً در شرایط کنونی منطقه، تاکتیک "زمین دادن" برای شکست رقیب می‌تواند به دادن تمام ایران زمین منجر شود.

چهارم

همچنان که گفته شد، نقد عملکرد این گروه از دانشجویان توضیح دهنده شکست اصلاح‌طلبان در سه انتخابات شوراهای دوم، مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم نیست. افزون بر آن، این نقد هنگامی اخلاقی است که همه راهبردها را در این دوره ارزیابی کنیم؛ به علاوه نقد عملکرد و راهبردهای دیگر نیروها در دوره اصلاحات از آن رو لازم است که به پرسش‌هایی از این دست پاسخ روشن می‌دهد:

۱. فرض کنیم عده‌ای از فعالان دانشجویی، با تحلیل غلط از شرایط، شعارها و راهبردهای اشتباهی را مطرح کردند. چرا بسیاری از شهروندان مایوس شدند و صحنه را ترک کردند و اصلاح‌طلبان در انتخابات با ناکامی مواجه شدند؟

۲. دلایلی از این قبیل که مشکل جامعه ما، فرهنگ سیاسی و روحیه ایرانیان است که از ضعف حافظه تاریخی در رنج بوده و در نتیجه ناپیگیرنده استبدادطلبان اجازه نمی‌دهند اصلاحات پیش رود، یا دولتی بودن درآمدهای نفتی، هرگونه اصلاحی را در ایران ناممکن می‌سازد، مسئولیت نیروهای سیاسی، بویژه اصلاح‌طلبان و پرچمداران آن را مرتفع نمی‌کنند که چرا در چنین جامعه‌ای به "سیاست‌ورزی" پرداخته‌اند و تحقق اصلاحات دموکراتیک را وجهه همت خود قرار داده‌اند و در مقاطعی امیدها آفریده‌اند. اصلاح‌طلبان در چنین ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای وارد صحنه شدند و با بسیج قشرهای وسیعی از شهروندان پیروزی‌های بزرگی کسب کردند. چنانچه ساختار حقوقی (قانون اساسی) یا ساختار حقیقی (مناسبات واقعا موجود سیاسی و اقتصادی) مانع هرگونه اصلاح است، نباید پا به درون حکومت می‌گذاشتند و امروز نیز نباید عبورکنندگان از خاتمی را آماج انتقاد قرار دهند و خود مجدداً در انتخابات شرکت کنند.

۳. سؤال مشخص این است که با ساخت حقوقی و حقیقی موجود و نیز با توجه به مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و بحران‌سازی‌های استبدادطلبان، بنیادگرایان و خشونت‌ورزان داخلی و خارجی از یک

با هرگونه فعالیت مستقل دانشجویی و نیز تلاش برای مایوس کردن سیاست ورزان با بازداشت های فله ای فعالان سیاسی.

ث) تشکیل دستگاه های اطلاعات موازی به منظور اجرای طرح های پنهان علیه اصلاحات و پرونده سازی علیه اصلاح طلبان.

ج) کارشکنی نهادهای انتصابی علیه طرح ها، لوایح و اقدام های اصلاحی و اقتصادی دولت و مجلس (مخالفت شورای نگهبان با مصوبات مجلس، جلوگیری از آغاز فعالیت فرودگاه بین المللی امام، کارشکنی در سرمایه گذاری شرکت ترک سل و ...).

چ) غیرآزاد و غیرعادلانه برگزار کردن انتخابات و قلع و قمع داوطلبان شرکت در انتخابات که نمونه بارز آن کودتای پارلمانی در انتخابات مجلس هفتم بود و نیز مقابله با منتخبان ملت در هر نهاد انتخابی.

ح) طراحی و اجرای سناریوهای ویژه علیه اصلاح طلبان (پخش مونتاز شده فیلم کنفرانس برلین، طراحی و اجرای برنامه چراغ، پخش دو جلسه دادگاه شهرام جزایری یا هدایت همکاران سابق سعید امامی در صداوسیما به منظور فاسد نشان دادن اصلاح طلبان، چاپ عکس مشترک خاتمی مصلح در شیراز برای ایجاد این ذهنیت که اصلاح طلبان دکتر مصلح را جای امام نشانده اند و ...) بدون ذره ای احساس ناامنی از پیگیری بعدی مسائل.

اگر اقدام های فوق را در کنار حمایت های ظاهری اقتدارگرایان از خاتمی قرار دهیم، آن گاه می توانیم عکس العمل قشرهایی از شهروندان بویژه جوانان را درک کنیم که چرا راه برون رفت از مشکلات را تغییرات ساختاری (تغییر قانون اساسی و حذف نهادهای انتصابی) می خوانند، نه تلاش بیشتر برای توسعه و تعمیق اصلاحات.

۲. ضعف ها و خطاهای اصلاح طلبان نیز در ناامیدی بخش هایی از شهروندان موثر بود، برای مثال: اگر مجلس سرفراز ششم طرح مطبوعات را در دستور کار خود قرار نمی داد یا چنان از آن حمایت می کرد که به نتیجه برسد، اگر خاتمی و اصلاح طلبان دو لایحه انتخابات و تبیین اختیارات رئیس جمهور را ارائه نمی کردند یا تا تصویب آن از پای نمی نشستند، اگر وقتی کانون های توطئه (آمران و عاملان تهیه و توزیع فیلم کارناوال عصر عاشورا، گردانندگان سایت په خیر در صداوسیما، آمران و عاملان حمله به اتوبوس گردشگران آمریکایی در وزارت اطلاعات، منتشرکنندگان پوستر "خاتمی- مصدق" در شیراز و ... شناسایی شدند، می کوشیدند آمران و عاملانش به مردم معرفی شوند، اگر بر تشکیل دادگاه متقلبان انتخابات دوم خرداد اصرار می ورزیدند، صرف نظر از این که متخلفان محکوم یا بخشوده می شدند، اگر در برابر توقیف فله ای مطبوعات، دولت و مجلس اصلاحات در نقطه ای می ایستادند یا دست کم اقدام

به راه اندازی شبکه ماهواره ای می کردند تا تهاجمات یکسویه و غیرمنصفانه صداوسیما علیه اصلاحات خنثی شود، اگر تذکراتی نقض قانون اساسی رئیس جمهور به اقدام های خلاف قانون نهادهای انتصابی به شکل علنی صادر می شد، همانگونه که بعد از پایان ریاست جمهوری خاتمی در کتابی منتشر شد، اگر بزرگان اصلاح طلب برای حل مشکلات و اختلافات در شورای شهر اول جدید بیشتری نشان می دادند، اگر اصلاح طلبان کارشکنی های مراکز قدرت را در برابر طرح ها و اقدام های بزرگ اقتصادی دولت و مجلس به شکل جدی و موثر افشا می کردند، اگر دولت اصلاحات و وزارت کشور اسامی داوطلبانی را که به طور غیرقانونی رد صلاحیت شده بودند، در فهرست نامزدهای انتخاباتی مجلس هفتم قرار می دادند، همانگونه که در شوراهای اول چنین عمل کردند، اگر در برابر حکم ناعادلانه دادگاه رسیدگی به قاچاق کوی دانشگاه تهران و نیز در مقابل بازداشت دسته جمعی فعالان سیاسی و دانشگاهی، اصلاح طلبان عکس العمل قاطع تری نشان می دادند، اگر در انتخابات ریاست جمهوری نهم اصلاح طلبان ائتلاف و یک نامزد معرفی می کردند و ...، راهبرد عبور از خاتمی در دانشگاه و جامعه با اقبال به مراتب کمتری روبه رو می شد، اصلاح طلبان شکست نمی خوردند و شهروندان کمتری ناامید می شدند.

در واقع چنانچه اصلاح طلبان در کنار اقدام های مثبت و بعضاً ماندگار، مانند تبدیل دو قوه انتخابی مجریه و مقننه به منافعان اصلی حقوق ملت، تشکیل شوراهای شهر و روستا، تقویت نهادهای مدنی و NGO ها، کاهش تنش با نظام بین الملل و ارتقای اعتبار ایران در سطح جهان، کاهش نرخ ریسک بیمه و افزایش سرمایه گذاری خارجی، بهبود شاخص های اقتصاد ملی، افزایش بخشی از باندهای مافیایی جنایت و قدرت، حمایت از آزادی اندیشه و قلم و بیان، دفاع قاطع از حاکمیت قانون و حقوق شهروندان با تأسیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی و فعال کردن کمیسیون اصل ۹۰ مجلس، تأمین امنیت ایران در حالی که ارتش آمریکا دو کشور همسایه ما را اشغال کرده بود و ... ، در برابر اقدام های خلاف قانون نهادهای انتصابی جدی تر و آشکارتر ایستادگی می کردند، همان اقدامی که در جریان افشای غده سرطانی در درون وزارت اطلاعات یا انتشار گزارش وزرا درباره قتل خانم زهرا کاظمی انجام دادند. اگر اصلاح طلبان با عمده نکردن خطر راست سنتی، قدرت یابی اقتدارگراها را در زمان مناسب مشاهده می کردند و علیه آن ائتلاف بزرگ تشکیل می دادند، اگر از سیاست اعتمادسازی با کانون قدرت ناامید نمی شدند و شعارهای اصلی خود مانند "ایران برای همه ایرانیان" را عملیاتی می کردند تا هیچ شهروندی احساس نکند شهروند درجه دوم و غیر

چنانچه نتوانیم با مناسبات و واقعیات موجود، دموکراسی کامل را در ایران محقق کنیم، آیا عاقلانه آن است که در پی براندازی و آغاز کردن راه از نقطه صفر باشیم یا بهتر آن است که با تثبیت پیروزی ها و دستاوردها، از فضا استفاده کنیم و برای گسترش و عمق بخشیدن به مولفه های مردم سالاری، پیشرفت علمی، فنی و اقتصادی بکوشیم و به تقویت نهادها بپردازیم؟

در صورت تحریم انتخابات و شکست اصلاح طلبان و یکدست شدن حکومت، منتقدان و دگراندیشان چه اقدام یا اقدام هایی می توانند انجام دهند که با حضور اصلاح طلبان در حکومت انجام آن ها ممکن نبود؟

از هر دو طرف ماجرا بود، ترویج کنند و پرچمداری بزرگ‌ترین جنبش اصلاح‌طلبانه و دموکراسی خواهانه منطقه را به پرچمداری صلح طلبی و مقاومت کارآمد ولی غیر تروریستی و غیر خشونت‌بار علیه اشغالگری آمریکا در خاورمیانه پیوند بزنند. در این خصوص این دسته از اصلاح‌طلبان عقب ماندگی زیادی از خاتمی به نمایش گذاشتند که زبان صلح طلب و بهداشتی او ضد آمریکا، در عین حال فاصله‌ای یکسان از القاعده و اقتدارطلبان ایرانی و آمریکایی داشت.

۴. از دیگر گروه‌هایی که نقد عملکردشان در دوران اصلاحات لازم به نظر می‌رسد، اپوزیسیون سیاسی در داخل و خارج از کشور است. در این زمینه کارنامه منتقدان داخلی قابل قبول‌تر است تا آن دسته از سیاسیون خارج از کشور که بی‌توجه به موج مردمی ایجاد شده، تمام تلاش خود را صرف مقابله با اصلاح‌طلبان یا بی‌فایده یا ناممکن خواندن اصلاحات در ایران کردند، بدان امید که اصلاحات زردیده شده از آنان، همچون انقلاب به سرعت رفته مسلمانان که ملک طلق مارکسیست‌ها محسوب می‌شد به صاحبان اصلی خود تحویل گردد و دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق شهروندی و ... در ایران به پرچمداری آنان مستقر شود. البته علل ضدیت مسعود رجوی با اصلاحات و این‌که چرا وی "قوم خرداد" را "فتنه خاتمی" می‌خواند، قابل درک است. گروه‌های برانداز می‌دانند پیروزی اصلاحات یعنی شکست راهبردهای تروریستی، خشن و برانداز. بنابراین تعجب ندارد اگر کوشش آنان مصروف تضعیف خاتمی و منزوی کردن وی حتی در جریان مسابقات فوتبال جام جهانی در فرانسه شود و طرفدارانشان تنها شعار "مرگ بر خاتمی" سر دهند؛ دقیقاً براساس همان استدلال پیش گفته که دیگران در عرصه جهانی آبرو ندارند و فقط خاتمی می‌تواند ناجی جمهوری اسلامی شود و انقلاب را برای یک نسل به تمویق اندازد. به بیان دیگر اپوزیسیون برانداز لازم می‌دید خاتمی منزوی شود تا اصلاحات که آن را روشی سازشکارانه و بورژوازی می‌خواندند، امیدی بر نینگیزد و مردم خواستار تحول انقلابی شوند. اما معلوم نیست چرا بخشی از اپوزیسیون دموکراسی خواه و حقوق بشر طلب که خود را مخالف هر نوع خشونت‌ورزی، تمامیت‌خواهی و جنگ‌طلبی و اساساً هر حرکت تروریستی می‌خوانند، در دام توتالیترها افتادند و تضعیف اصلاح‌طلبان را وجهه همت خویش قرار دادند و آگاهانه یا ناآگاهانه ... به انتظارات مردم آمن زدند و اختلاف‌ها و ضعف‌های اصلاح‌طلبان را برجسته کردند و در این میان، دریغ از ارائه راهکارهای واقع‌بینانه. این گروه توجه نداشتند که در جوامعی مانند ایران، نامیدی مردم از رهبری یک جنبش یا انقلاب به انفعال گسترده آنان خواهد انجامید و هرگز آغازگر یک نهضت یا قیام دیگر نخواهد بود. با کمال تأسف این بخش از اپوزیسیون خارج از کشور غفلت بزرگی از مبانی

اندیشگی نوین خود در جهت نفی گذشته مشترک با جریان‌های افراطی و تروریستی به نمایش گذاشت و در مواجهه با آزمون دشوار دوران اصلاحات، پابندی خود را به گفتگویی که به تازگی به آن رسیده بود، نتوانست حفظ کند و به لوازم منطقی ادبیات جدید خود ملتزم بماند. غفلت بزرگ‌تر گروه مذکور آن بود که انفعال شهروندان تحت هر شرایطی به سود استبدادطلبان است نه دموکراسی خواهان با هر گرایش و سلیقه. آنان درک نکردند تحت هیچ شرایطی "همه شهروندان به همه حقوق خود در کوتاه‌ترین زمان نخواهند رسید و چنین وضعی بیش از آن‌که نشانگر بی‌اعتمادی رهبران نهضت به دموکراسی و حقوق بشر یا حاکی از خودخواهی و انحصارطلبی آنان باشد، به علت موانع گوناگون سیاسی، حقوقی، فرهنگی و بین‌المللی و نیز مقاومت نظری و عملی اقتدارگرایان یا محافظه‌کاران است که در جای جای حکومت و جامعه صاحب نفوذند و به هر حرکت اصلاحی، بدبین و حتی اگر رهبران جنبش اصلاحی مراجع سه‌گانه شیعه در نجف اشرف باشند، باز در مسیر پیروزی آن سنگ‌اندازی می‌کنند. مگر در مشروطه مشاهده نکردیم در جامعه‌ای که شهروندان فاقد حقوق‌اند و پادشاه‌ها و مجازات‌ها، علاوه بر آن که طبقاتی هستند، یکسان هم اعمال نمی‌شوند و نه قانون، بلکه سلیقه یک نفر در کشور حاکم است، آنچه گام بزرگی به پیش محسوب می‌شود مشروط شدن قدرت و "برابری" همه شهروندان در برابر قانون و برابری حقوق در برخی زمینه‌ها، مانند آزادی تأسیس یا شرکت در احزاب یا شرکت در انتخابات و ... است. ولو آن‌که برخی قوانین همچنان ناعادلانه باشند و مثلاً قشرهایی از جامعه را از دستیابی به نمایندگی مجلس به ناحق منع کنند یا بین زن و مرد تبعیض قائل شوند. اصلاحات، برخلاف انقلاب، این ادعا را ندارد که با برهم زدن ساختار موجود، قدرت ایجاد "برابری حقوقی" را برای همگان و در اسرع زمان دارد، چرا که اساساً آن را در کوتاه مدت ممکن نمی‌داند. در پروژه اصلاحات اولین گام در مسیر حاکمیت قانون و "برابری حقوقی" آن است که "برابری شهروندان در برابر قانون" به رسمیت شناخته شود تا پس از مدتی، نهادینه کردن "حقوق شهروندی" در جامعه در دراز مدت ممکن گردد. همچنان که تضمین همه حقوق، حتی در غرب تدریجی بود. در آن جوامع نیز ابتدا حقوق مدنی (آزادی اندیشه، بیان، قلم، احزاب، اتحادیه، انجمن و تشکیل اجتماعات اعتراض‌آمیز) تضمین و تا حدودی تأمین شد سپس حقوق سیاسی (آزادی انتخابات) مقبول افتاد و در نهایت حقوق فرهنگی (حقوق اقوام و مذاهب و ...) به رسمیت شناخته شد. از سوی دیگر در کشوری که درصد قابل توجهی از اتباعش زیر خط فقر به سر می‌برند، تأمین همزمان حقوق اجتماعی شهروندان (حق مسکن، اشتغال، بیمه، پوشاک، تغذیه، بهداشت و آموزش) لازم است. به باور

اصلاح‌طلبان نمی‌توان با میان بر از جامعه‌ای با مشخصات "دولت مقتدر و همه‌کاره، جامعه مدنی ضعیف و پراکنده و شهروند بی‌پناه و بی‌حقوق" که در آن حتی حق مالکیت شهروندان تضمین نشده است، یک شبه به جامعه‌ای رسید که در آن "همه حقوق همه شهروندان" تضمین و حتی تأمین شود. عملکرد اپوزیسیون داخلی نیز با کاستی‌های جدی همراه بود. این دوستان نیز ابتدا شکل‌گیری این موج عظیم را ندیدند و دانش رأی سفید در انتخابات دوم خرداد را تشویق کردند که می‌توانست به سود رقیب آقای خاتمی تمام شود. خوشبختانه تعدادی از آنان مسیر خود را اصلاح کردند، اما گروهی حتی پس از انتخابات نیز راه خود را ادامه دادند و به جای این‌که جامعه را از خطاهایی که در دوره دکتر مصدق رخ داده بود، برحذر دارند، مرتکب همان خطایی شدند که منتقدان دکتر مصدق را در عصر نهضت ملی شدن صنعت نفت به علت ارتکاب به آن‌ها محکوم می‌کردند. البته تفاوت دو دوره جنبش اصلاحی و نهضت ملی شدن صنعت نفت بیشتر از تشابه‌هایشان است، اما مهم آن است که امروز بسیاری پذیرفته‌اند آثار نقش جدایی‌مصدق کاشانی و نیز اختلافات درون جبهه ملی در شکست نهضت کمتر از توافق دو دولت آمریکا و انگلیس در سرنگونی دولت قانونی و ملی مصدق نبود. بر این اساس به این بخش از منتقدان حکومت که خود را طرفدار اصلاحات نیز می‌خواندند، این انتقاد وارد است که تجربیات دوره ملی شدن نفت را برای نسل جوان تبیین نکردند، در برابر راهبردهایی مانند عبور از خاتمی موضع شفاف نگرفتند، محدودیت‌ها و نارسایی‌هایی را که گریبانگیر همه نیروها از جمله اصلاح‌طلبان بود، توضیح ندادند و ... برعکس با سرازیر کردن موج انتقادات به سوی خاتمی و اصلاح‌طلبان، اگر چه این انتقادات بعضاً صحیح بودند، در تحقق توهمی کوشیدند که براساس آن خاتمی آرای آنان را مصادره کرده بود، ایشان تصور می‌کردند پیروزی خاتمی صرفاً در شرایط "غیاب اپوزیسیون واقعی" میسر شده و در یک انتخابات کاملاً آزاد، بیست میلیون رأی خاتمی به اسم نامزد مورد نظر آنان به صندوق‌ها سرازیر خواهد شد. رفتار نامناسب بعضی عناصر اپوزیسیون بویژه در دانشگاه‌ها، صرفاً بر انتظارات دانشجویان افزود و آنان را از هرگونه اصلاح و نه فقط از اصلاح‌طلبان، ناامید کرد و هزینه فعالیت‌های سیاسی را بالا برد و به گسترش انفعال در دانشگاه کمک کرد. البته با گذشت زمان مواضع تعدادی از این افراد تصحیح شد و آنان با درس‌گیری از گذشته و توجه بیشتر به واقعیات راهبرد و تاکتیک‌های خود را اصلاح کردند.

۵. فرهنگ سیاسی و رفتار انتخاباتی ایرانیان نیز همچون گذشته در ایجاد حرکت‌های بدیع، اما غیرپیگیر، جهانیان را متعجب می‌کند. بی‌توجهی به نقاط ضعف و قوت این فرهنگ، بخصوص توسط

مجلس شورای عالی قوه قضائیه
تاسیس در ۱۳۰۲ خورشیدی
مقر: تهران
پست: ۱۴۱۷
تلفن: ۱۲۸۰۰۰۰۰

